

گناه به مثابه ی پیکار سیاسی

علی سردی

1. فرمالیسم و فقه

هنگام بحث از دیانت، می بایست تفکیک میان دو معنای آن را در نظر داشت. یکی دین به مثابه ی ایمان به حقیقتی استعلایی و دیگری دین به معنای نهاد و سازمان دین یا دستگاه متصدیان دین. در اینجا موضوع سخن من، معنای دومین، یعنی نهاد دین است. ادیان، به طور خاص ادیان ابراهیمی، در تاریخ خود همواره نسبتی با قدرت برقرار کرده اند. از سیطره ی کلیسا بر سراسر اروپا در قرون وسطی تا دستگاه خلافت اسلامی مصادیق نسبت وثیق میان دین و قدرت اند. نکته ای که سعی در پروردن آن دارم، صورت اعمال قدرت حکومت های مبتنی بر دین است. به دیگر سخن، قصدم پاسخ به این پرسش است که صفت «دینی» در ترکیب های وصفی ای چون «حکومت دینی» و «جامعه ی دینی» به چه معناست.

برای تمهید پاسخ، نخست سراغ معنای نخستین دین می روم. آیا ایمان به کار حکومت های دینی می آید؟ ایمان، مضاف بر اینکه امری درونی و اصطلاحاً قلبی است، برای تجلی محتاج فرم ویژه ای نیست. مومنان را می توان در جامه ها و کسوت های گوناگون دید. چیزی که حکومت دینی نیازمند آن است، هیئت پر هیبی است که دلالت بر حضور قدرت او در جامعه داشته باشد. در اینجا است که شریعت یا (با مصطلحات اسلامی، احکام فقهی) ظاهر می شوند. درباره ی کارکرد شریعت بحث های فراوانی شده است. در اینجا اما، خاصیت مورد نظر من، فرم بخشی آن و خلق نظام نشانه ای و معنایی توسط آن است. با این توضیحات، فی المثل، جامعه ای اسلامی تلقی می شود که فرم اسلامی داشته باشد و فرم اسلامی چیزی نیست جز جاری بودن احکام فقهی در آن. در واقع، فرم دینی بنا بوده است که در نتیجه ی ایمان و از پس آن بیاید. اما حسن رویکرد فرمالیستی دقیقاً همینجاست که نیازی به کلنجار رفتن با امر درونی و بی نشانی چون ایمان ندارد و با اعمال زور هم می توان آن را ایجاد کرد [۱].

2. تصمیم گرایی فقیهانه

فقه، که به یک اعتبار، دانش تولید گزاره های تجویزی و حقوقی اسلام است، در تاریخ اسلام همیشه قدرت عمده را در قبضه ی خود داشته است. به خلاف دیگر فیکورهای اسلامی (مانند فلاسفه، متکلمان یا عرفا) فقها معمولاً به قدرت مسلط وقت نزدیک بوده اند و از پشتیبانی او برخوردار. در ازای پشتیبانی، حمایت از حکومت و حل و فصل مسائلی که به علت تعارض اراده ی حاکم با بعضی احکام فقهی به وجود می آمد، بر عهده ی ایشان بود. یکی از محصولات چنین منصبی، ظهور مباحثی در فقه از قبیل

«احکام ثانویه» و «حکم حکومتی» بود. حکم ثانویه، هر گاه که عنوانی ثانوی بر حکمی اولی عارض شود، حاضر می شود. عناوین ثانوی، اموری از قبیل اضطرار، عصر و حرج، ایجاب و هن و اشمئزار نسبت به مذهب و ... اند. اگر زمانی اجرای حکم اولی موجب بروز یکی از عناوین پیش گفته شود، فقها با وضع حکم ثانوی می توانند قاعده ی اولی را به حالت تعلیق در آورند. حکم حکومتی اما به اعتبار منصب حکومت داری صادر می شود و وظیفه ی انضمامی ساختن شرایط اجرای یک حکم کلی را دارد. مثلا اگر برقراری نظم و امنیت را حکمی کلی بینگاریم، مقررات نظامی و انتظامی در رده ی احکام حکومتی به شمار می آیند. در واقع در این گونه احکام، فقیه با تفسیر یک اصل کلی و تاکید بر حق انحصاری اش در تفسیر، مقررات اداری و حاکمیتی (بخوانید اعمال قدرت) را وضع می کند. نکته ای که یادآور این حکمت اشمیتی ست که بنیاد هر نظام حقوقی ای جز اراده ی حاکم نیست. حربه هایی مانند حکم حکومتی و حکم ثانویه، این قابلیت را به حاکم اعطا می کنند که قواعد رایج و معمول حکومت داری را که قابل استنتاج از منابع و نصوص دینی نیستند، درونی کرده و اجرای آنها را معادل اعمال حاکمیت دینی کند. پس در اینجا با ورود مقوله ی «تصمیم فقیه» به امر قانون مواجه هستیم. لذا هر نوع مواجهه ای با امر قانون در چنین شرایطی، رو به روشن شدن با تصمیم حاکم است. مع الوصف، آن دسته از احکامی که در امر فرم دهی به جامعه نقش پررنگ دارند، یعنی همان وجوه ممیزه ای که صفت دینی در ترکیب حکومت دینی خلق میکند، به خط مقدم جبهه ی کنترل اجتماعی می آیند. روشن است که در این شرایط «گناه [ii] کردن» معنایی عمیقا سیاسی می یابد.

3. زن به مثابه ی امکان گناه

بر اجرا شدن بسیاری از احکام فقهی، خصوصا آنهایی که اصطلاحا فردی هستند، نمی توان نظارت کرد. این امور خارج از محدوده ای اند که نورافکن های کنترل قدرت آن را رصد می کند. اما آیا احتمالا این دو حوزه در جایی هم پوشان نیستند؟ مدعای من این است که «زن» دقیقا همان نقطه ای است که این دو به هم می رسند. کنترل زنان از مهم ترین دغدغه های تمام ادیان ابراهیمی بوده است. در باب چرایی آن می توان به تفصیل سخن گفت. زنان، اغلب تمام تلاش های الاهیاتی را برای برساختن نظام اجتماعی بر هم می زنند. چرا که زن اساسا امکان گناه را با خود حمل می کند. لذا ادغام او در یک نظام اجتماعی برساخته از دین، اغلب با تنگی و دشواری همراه است. درباره ی او نمی توان تصمیمی گرفت. تصادفی نیست که تنها چهره ای از زن که در ادیان پذیرفته و مورد ستایش است، فیگور مادر است. مادر به مثابه ی همان امری که با مستثنا کردن خود از دایره ی شمول شهوت، قاعده ی میل جنسی را بر می سازد. زن فقط زمانی که جنبه ی شهوی و جنسی خود را به کناری نهاد می تواند جایی در این میانه داشته باشد [iii]. برای روشن شدن ماجرا، الهیات مسیحی نمونه ی بسیار خوبی برای بررسی ست. مریم مقدس، تنها چهره ی مرکزی مونث این آیین است. چنانکه مشهور است، او در عین حفظ باکرگی صاحب فرزند شد. حفظ باکرگی در مسیحیت امر موکدی ست. برقراری رابطه ی جنسی توسط پدر (خداوند) مذموم دانسته شده است.

اما این پدر کذایی که بندگانش را از امور جنسی منع می کند، خود صاحب فرزند(مسیح) شده است. در واقع او به مقتضای جایگاه خود، امکان تخطی از قاعده ای را که خود وضع کرده، دارد. امری که فوراً پدر نخستین را، همان که فروید از او در توتم و تابو یاد کرده است، به ذهن می آورد. جالب است که مطبوع ترین موقعیت برای زنان در مسیحیت، راهبگی و صرف کردن عمر خود در صومعه هاست. همان حرمسرای پدر نخستین فرویدی!

حذف جنبه ی جنسی زنان، از طریق اعمال رشته ای از قواعد محدود کننده صورت می گیرد. قواعدی که آشکارا نحوه ی حضور او در جامعه را از لحن و شدت صدا گرفته تا ظاهر و پوشش تعیین می کنند. بنابراین یکی از اساسی ترین المان های سازنده ی فرم دینی جامعه، «زنان» اند. هر نوع تخطی ایشان از فرمان، به مثابه ی هجوم پاره های امر واقعی، نظام نمادینی را که فقه ساخته تهدید به ویرانی می کند. از این روست که حضور سرپیچانه ی او، احتمالاً بیش از هر سوژه ی دیگری رعب آور است. مصداق این مقاومت در مسیحیت، در قامت مسیح، متجسد شده است. پسری که به سان اسطوره ی مشهور توتم و تابو، پدر را کنار می زند و خود بر کرسی اش می نشیند.

با این توضیحات، شاید اکنون بتوان فهمید که چرا فی المثل اعتراض به پوشش اجباری چیزی بسیار فراتر از مقاومت در برابر یک قاعده ی شرعی است و امری اکیدا سیاسی است [iv].

4. چه چیزی پتانسیل سیاسی زنان را زایل می کند؟

تقابل دو اراده ی متضاد در ساحت جامعه، منجر به فرآیندی دیالکتیکی می شود که محصول آن تولد نوعی میانجی است. میانجی ای که این دو اراده ی متضاد در آن می توانند در عین حفظ ضدیت خود و درون ماندگار کردن تنش، به رفع برسند. هر مطالبه ی رادیکال و مترقی ای در خطر چنین پدیده ای قرار دارد. ضمن این رویداد، معمولاً هسته ی زهرآگین و سیاسی مطالبه حذف می شود و از آن پوسته ای بیش باقی نمی ماند. [v]. مثال خوبی که این پدیده را به وضوح نشان میدهد، مسئله مصرف لوازم آرایشی در ایران است. هر قدر دیانت اصرار به جنسی زدایی از زنان دارد، سرمایه داری به همان میزان مشتاق جنسی کردن زنان است. مقابله با ظاهر مورد تایید گفتار رسمی و کوشش برای اجتناب هر چه بیشتر از آن و زیست زیبایی شناسانه، ایران را به یکی از بازارهای بزرگ مصرف لوازم آرایشی بدل کرده است. فرد با آرایشی بسیار غلیظ مخالفت خود با گفتار رسمی را ابزار می کند؛ اما در قالبی شدیداً غیر سیاسی (و بی منازعه) و البته در این میان سود سرشاری به جیب کمپانی های تولید کننده لوازم آرایشی سرازیر می شود و چنین می شود که اسلام و سرمایه داری دست به همدستی آبرونیکی با یکدیگر می زنند. آرایش کردن، همان میانجی ایست که در آن دو اراده ی متضاد دین و سرمایه داری به نوعی همزیستی می رسند. در واقع میانجی عرصه ی آری گویی به «هم این و هم آن» است. سوژه با زیستن در این میانجی، بنده ی هر دو اراده ی قاهر

می شود. اما چگونه باید از این سقوط در این دام گریخت؟ تن ندادن به دیالکتیک و نفی هر دو سویه ی آن .

از آن جا که اغلب اوقات اعتراض پیرامون رویداد معینی صورت می گیرد، همواره امکان دارد، موضوع اعتراض به همان مورد مشخص تقلیل یابد و ارتباطش با کلیت ستم موجود از دست برود. می توان به این اتفاق، نام «شیئی شدن مطالبه» را داد. زمانی امری «شیئی» می شود که خود آن، صرف نظر از ارجاعات و دلالت هایش مورد توجه واقع شود. فروکاستن کل ماجرای ۸۸ به مسئله ی انتخابات یا واقعه ی «دختر آبی» به صرف خواست حضور زنان در ورزشگاه، نمونه های از پدیده ی شیئی شدن اند. یک اتفاق جزئی و انضمامی خاص، تا زمانی که نسبت خود را با کلیت، به مثابه ی مصداقی از آن حفظ کند، محتوای سیاسی دارد. به محض این که نسبتش با امر کلی مختل شود و به عنوان موضوعی فی نفسه مطمح نظر قرار بگیرد، به آسانی مصادره و ادغام می شود. یک مطالبه ی تکین و خاص همیشه قابلیت مندک و منحل شدن را دارد. به معنایی که دو شیوه ی قرائت، به ماجرای دختر آبی می دهند، نگاه کنید. اولی موضوع را محدود به اجازه ی حضور زنان در ورزشگاه و تماشای مسابقات می کند که طبعا می توان با آن کنار آمد. چنان که لختی بعد از آن، در یک بازی ملی، اجازه ی حضور (البته محدود) داده شد. دومی اما، دختر آبی را به المانی که بازنمای وضعیت است، مبدل می کند. چیزی که او را هم سنگ تمام کارگرانی که محرومیت به اعتصابشان کشانده ست یا دست فروشانی که بخاطر مشکلات مالی خودسوزی می کنند، قرار می دهد. نکته ی اصلی این است که وضعیت ما جزء خاصی از یک وضعیت کلی ست. همین رشته ی اتصال میان وضعیت خاص و کلیت است که جنبش های آزادی خواهانه و عدالت طلبانه ی اقشار و طبقات مختلف را به هم مرتبط می کند و امکان سمپاتی و تشریک مساعی را میان آنها فراهم. آن کلیت را باید طلبید و از این رهگذر با مطالبات خاص و جزئی گروههای مختلف هم داستانی کرد. به تعبیر درخشان آدورنو در دیالکتیک روشن گری، «سعادت، امری جمعی ست. هم چنان که نگون بختی.»

یادداشت ها :

[۱] عبارات پیشین ممکن است به این تصور منجر شوند که هیچ نسبتی میان ایمان و فرم نیست و این دو تماما مستقل از هم اند. اظهار نظر در این باره کمی دشوار است. مشخصا از این جهت که به درستی روشن نیست که وقتی از ایمان سخن می گوئیم، از چه حرف می زنیم. آیا ایمان همان ملامت گر درونی ست که مدام سوژه را سرزنش می کند؟ یا نوعی بهره مندی از کیف مازاد (بخوانید ژوئیسانس) که سوژه را سرخوش می کند؟ برای روشن شدن تمایز این دو، در نظر آوردن دو چهره ی مهم عرفان اسلامی ، امام محمد غزالی و مولانا، سودمند است. در سراسر آثار غزالی با آدم شدیداً هراسانی مواجهیم که از بیم به گناه افتادن از برخورداری از بسیاری از بهره های حیات ، حتی آنها که شرعا بلامانع اند، چشم پوشیده است. غزالی حتی فراگیری دانش هایی چون فلسفه و کلام را موجد گمراهی و خسران اخروی می داند و دیگران را اکیدا از آنها تحذیر می

دهد. در واقع ایمان، نزد او نام دیگر سوپر اگو است. همان منع کننده ی درونی و تسخرزن که هر چه سوژه بیشتر مطیعش شود، نواهی خود را بیشتر می کند و احساس گناه بیشتری به کام او میریزد. بالعکس، مولانا به میانجی ایمان خود، بسیاری از محرمات را مایه ی تقرب بیشتر خود می یابد. در اینجا، شخص عارف خود را امتداد اراده ی دیگری بزرگ (در اینجا خداوند) و آلت دست او می یابد و از این اتحاد خیالی با او محظوظ می شود. (اینجا عرفان مولانا شباهت جالبی با استالینسم می یابد!) نگارنده البته مدعی نیست که اشکال مختلف ایمان، محصور در این دو اند. اما در ادامه ی بحثی که در آغاز یادداشت آمد، فرم دینی توانایی شگرفی در کاشتن ایمان غزالی گونه در نهاد سوژه ها دارد .

[ii] در معنای فقهی اش

[iv] قاعده ی حجاب حضور و اعمال قدرت حاکم را در تمام لحظات حیات سوژه، تضمین می کند.

[v] تلاش برای تصویب لایحه ای در شورای شهر تهران جهت تخصیص مکانی برای برگزاری تجمعات اعتراضی ضمن حوادث دی ماه ۹۶، نمونه ای از چنین میانجی ای است .